

دلاوران گمنام ایران

پس از شکست یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در مقابل سپاه مهاجم عرب و تسلط تازیان بر سرزمین پهناور ایران فاتحان عرب چنان کار را بر مذهب سخت گرفتند که بیکباره مردم ستمدیده ایران آداب و سنن باستانی و قومی و مجد و عظمت گذشته خود را فراموش و مطیع و منقاد اعراب گشتند و اگر احیاناً از گوشه و کنار این سرزمین نهضتهائی در مقابل تجاوزات حکام جابر و دست نشانده گان خلفا بنی امیه و بنی عباس میشد با نهایت بی رحمی و قساوت در نطفه خود خفه و مضمحل میگردد و در اینباره کاری رحیمی اعراب تا بدین حد میرسید که از خون جنبش کنندگان آسیاها بگردش در میآوردند و شهر و روستا را بادستور قتل و عام اهالی بخاک یکسان مینمودند و این تعد از آن نظر بوده که دیگر کسی بیاد گذشته قومی خود نیفتاده و هوس برابری در مقابل مهاجمین در دل نپرورد و ما چون بصفحات تاریخ مینگریم از اینگونه وقایع تلخ و ناگوار در سرنوشت مردم مظلوم وطن خود بسیار می بینیم ولی با همه این تحمل شدائد و اسارت و سختگیریها باز هم می بینیم که از زیر خاکستر آتش بیدادگریها جرقه هائی مشتعل و برای زمان قلیلی هم که شده باشد دست در برسینه جابران زده شده و ستمگران را از حومه خود رانده و یوغ بندگی را از گردن و زنجیر اسارت را از پای گسیخته و پاره کرده اند و زمانی در پی انتقام و خونخواهی آنچنان نهضتی ایجاد میکردند که خاطر دلاوران باستانی را در دل ایرانیان ستمدیده و کینه جوی بیدار مینمودند و رهبران این قیامهای خونین و کوتاه چنان مشعلی برمی افروختند که زبانه های آتش سوزان آن قرنهای کاخ بیداد خلفا و حکام آنان را می سوخت. شك نیست که درباره اینگونه رهبران قیامهای ملی تاریخ کمتر با نصاب حکم کرده، خاصه آنانکه در طی حوادث بشکست محکوم شده اند و سرنوشت شومی را در دنبال داشته اند، چهره آنان بطوری در غبار ظلمت و ابهام نهان است که گوئی پاره ابری بوده اند که در مقابل تندباد زمان محو و ناپدید گشته و هرگز بوجود نیامده اند و اثری از خود باقی نگذاشته اند. بنا بر این تحقیق در پیرامون کیفیت اینگونه قیامها و شناسائی قیافه حقیقی این مردان فداکار و از جان گذشته که با يك التهاب شتاب زده آمالی جز محو ریشه بیداد نداشته و در این راه مقدس جان باخته و سر داده اند برای مورخ حقیقت جوکاری بس دشوار است خصوصاً بر اینکه وقایع نگار عهد که نان بنرخ روز خورده و قلم جز در راه تملق و چاپلوسی بر صفحات تاریخ نرانده و ذکری از این دلاوران فراموش شده بمیان نیاورده اند، تجسم چهره حقیقی این مردان دشوارتر میباشد و ما در

اینمقاله بذکر شرح حال چند تن از این دلاوران فراموش شده ایرانی که برای مدتی کوتاه قدرت و شکوه تازیان را درهم ریخته و در تواریخ کمتر اشاره ای بحوادث خونین دوران آنان شده میپردازیم و نام و نشان ایشان را از زیر خاکستر قرون بیرون آورده تا مدار تحقیق و تتبع بیشتری برای علاقمندان بتاریخ وطن عزیز ما بوده باشد .

آذرویه و محمد سیستانی

در زمان خلافت منصور عباسی دوتن از دلاوران ایرانی بنام آذرویه مرزبان زردشتی و محمد پسر شداد سیستانی در مقابل بیدادگریهای فرمانروایان تازی با یکدیگر همدست و هم پیمان شده و بادلی پراز درد و کینه در (بست) سپاهی از ایرانیان ناراضی از حکام عرب جمع و بمركز سیستان که نشمینگاه پسر خلیفه یعنی (یزید بن منصور عباسی) حاکم عربی سیستان هجوم برده و یزید را مغلوب و منهزم و سپاه او را تارومار نمودند و این واقعه بسال ۱۵۰ هجری قمری اتفاق افتاد و موجبات دلگرمی و تحریض ملیون سیستانی را بطوری فراهم ساخت که آنان توانستند در سال بعد هم حاکم جدید تازی معن بن زائده مشهور را در قصر سلطنتی شکم بدرند و لشکرویرا از سیستان برانند. این همان مرد معروفی است که در جود و سخا بین اعراب ضرب المثل است ولی ایرانیان برخلاف نظریه و اشتها اعراب درباره وی میگفتند که او غیر ازین نبود که مال بسیار بظلم و ستم از مردم جمع و به اسراف پراکنده میکرد. در هر حال سرنوشت و مال کار آذرویه و محمد بعد از این واقعه معلوم نیست که چه کردند و چه شدند .

استاد سیس باد غیسی و حریش سیستانی

این دو دلاور گمنام در سال ۱۵۰ ه . ق لشکری از دادطلبان ملی ایرانی در برابر متجاوزین عرب تشکیل و بمبارزه پرداختند. منصور خلیفه عباسی ۲۴ هزار سپاهی در تحت قیادت خزیمه سردار معروف تازی جهت قلع و قمع آنان به (مرو) اعزام و پسران (قتیبه) حاکم عربی تخارستان را هم دستور داد که برای تقویت نیروی (خازم) سپاه او بپیوندند. در جنگهایی که بین طرفین روی داد دوسردار ایرانی مقاومتهای دلیرانه در مقابل حملات اعراب از خود بروز داده تلفات سنگینی بتازیان وارد ساخته چنانکه شماره کشتگان بهزارها نفر رسید. استاد سیس و حریش تنها ۱۴ هزار تلفات داشتند و عربها اسرای این جنگ را در نهایت غیظ و قساوت با فجع ترین وضعی اعدام نمودند استاد سیس با وجود مقاومت سختی که نشان داد محصور و بالاخره اسیر و بدر بار خلیفه منصور ببنداد اعزام و درهما نجا ازین رفت . دوشیزه (مرجیله) دختر استاد سیس که جزو اسراء بود باز دواج هارون الرشید پسر خلیفه منصور در آمد و او مادر مأمون عباسی است. از سرنوشت سردار دیگر این قیام یعنی حریش سیستانی بعد از این شکست اطلاعی در دست نیست .

بوعاصم بستی

این مرد رشید و جانباز از مردم (بست) خراسان بود . وقتیکه ابو مسلم خراسانی

موفق بتشکیل يك سپاه ایرانی در تحت قیادت خود شد و دست حکمرانان عرب را از خطه خراسان کوتاه ساخت ، قبایل عربی (بنی تمیم) ساکن سیستان برضد او شوریده و عسبان کردند . در این موقع بو عاصم با گروهی از جوانمردان سیستان هم پیمان و دست بکار شد و جنگ سخت و خونینی با قبایل بنی تمیم نموده و آنان را مطیع و منقاد خویش ساخت و حکومت محلی سیستان را در دست خود گرفت و تا کشته شدن ابو مسلم بحکمرانی سیستانی اشتغال داشت ولی پس از درگذشت ابو مسلم از طرف خلیفه عباسی (سلیمان کندی) سردار عرب مامور دستگیری بو عاصم شده و با سپاهی فراوان بسیستان وارد گردید بو عاصم در مقابل لشکر عرب ایستادگی و جنگهای زیادی فیما بین واقع شد و سرانجام مغلوب و کشته گردید .

بشر بن فرقد و حضین سیستانی

بشر بن فرقد از جوانمردان سیستان بود که برضد دولت و عمال خلیفه هارون الرشید عباسی قیام و چنان نهضتی بزپا نموده موجبات خوف خلیفه را فراهم و تعداد کثیری از اعراب را نابود ساخت و شورشهای پی در پی او باعث شد که هارون یکی از سرداران بنام خود (عثمان بن عماره) را بجنگ وی فرستاد و عثمان با دادن تلفات سنگین توانست (بشر) را مغلوب و ازین ببرد . پس از بشر بن فرقد حضین پسر رقاد دلاور دیگر سیستانی که از مردم قصبه رون و جول بود در سال ۱۴۱ هـ بخونخواهی بشر بن فرقد برخاسته ابتدا با سلیمان کندی فرمانده عرب رزمهای صعبی نمود و دامنه تسلط او را از حدود سیستان کوتاه و سپس با عثمان بن عماره حاکم عربی سیستان در افتاده و در تمام جنگها او را مغلوب ساخت و از سیستان اخراج نمود و آنگاه با ششصد سوار رشید بعزم استخلاص هرات از دست عمال خلیفه حرکت رزمی مردانه با حاکم عربی خراسان شمالی نمود و او و سپاهیان تازی را از سرزمین هرات بیرون راند خلافت بغداد در سال ۱۷۶ هـ جهت ازین بگردن حضین متوسل بخدمه شد و حکومت سیستان بیک نفر سیستانی بنام (داود) تفویض و او را مامور سرکوبی حضین نمود . داود با غدر توانست حضین را غافلگیر و نابود نماید .

یوسف ابرم

یوسف از مردم هرات بود ، او در بین سالهای ۱۵۳ - ۱۵۸ هـ توانست گروهی از ستمدیدگان ایرانی را که در اثر تمذیبات تازیان بجان آمده بودند بدور خود جمع و سپاهی تشکیل دهد و با همین سپاه بیدرنگ به میمنه، مرغاب، پوشنگ حمله آورد و عمال عربی این نواحی را شکست داده بیرون کرد . یزید بن مزید سردار تازی بالشکری بیشمار بدفع یوسف ابرم مأمور شد و پس از جنگهای سختی که فیما بین واقع شد یوسف اسیر دشمن و مغلولاً ببغداد اعزام و درهما نجا با سایر رؤسای جنبش وطنی معدوم و بدار آویخته شدند .

بازان مرغابی

بازان از طرف یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی در مرغاب خراسان سمت مرزبانی را داشت و او مردی دلیر و وطن پرست و محبوب رعایای حومه مرزبانی خود بود. پس از شکست یزدگرد و فرار او از مقابل سپاه تازی بحدود خراسان در سال ۳۱ ه. احنف بن قیس فرمانده عربی از جانب عمرامور تعقیب یزدگرد شده و سپاه او هرات و بلخ را متصرف و چون بحدود مرغاب رسیدند و با مقاومت شدید بازان مرزبان آنجا مصادف گردیدند. بازان که در چندین میدان جنگ رزمهای سختی با اعراب نموده بود چنان رعبی در آنان ایجاد کرد که احنف سرداری مجبور شد سفیری بنزد او بفرستد و او را از نیروی عرب ترسانیده به قبول اسلام و یا پرداخت جزیه و تسلیم دعوت نمود. بازان توسط برادرزاده خویش (ماهک) به احنف پیغام داد که مرغاب تیول اوست و جدش کشنده گرزه ازدهائی در این منطقه است، او با احترام حق حکومت خود و خاندان خود به اعراب میتواند شصت هزار درهم کمک نقدی نماید. احنف چون مقابله خود را با این شخص بیفایده دید بقبول شرایط صلح تن در داده در محرم سال ۳۲ ه. شرایط صلح را مکتوب و بعنوان بازان امضاء کرد و چند نفر از بزرگان طرفین بر آن مهر نهادند. طبری در جلد تاریخ امم والملوک مفاد این صلحنامه را ثبت نموده است. مصالحه مذکور تا حدود پنجاه و اند سال بعد بقوت خود باقی بود و تصادفی بین تازیان و مردم مرغاب روی نداد تا اینکه حکومت خراسان به احنف بن قیس رسید و مبارزاتی بین یکی از اخلاف بازان مرغابی که اوهم بنام بازان ثانی خوانده میشود در مروالروذ با (قتیبه) سردار فاتح عرب واقع و بازان ثانی در میدان جنگ بدست سپاه قتیه نابود گردید.

قارن هراتی

پس از کشته شدن یزدگرد بدست ماهویه سوری ایرانیان دلیر جهت حراست مرز و بوم نیاکان خود از تهاجم سپاه عرب بیگار ننشسته و از گوشه و کنسار جنبشهایی بر ضد اعراب مینمودند چنانکه در سال ۳۲ ه. ق. شخصی بنام قارن از مردم هرات علم مخالفت تازیان را برافراشته و جمعی از جوانمردان ایرانی را بدور خود جمع و از هرات به نیشابور که مرکز ستاد نیروی عرب و نشیمنگاه قیس بن هیشم سردار نامور عرب بود حمله بردند و چنان رزمی دلیرانه با تازیان نمودند که سردار تازی از نیشابور مجبور بعبق نشینی بطرف خط بصره گردید. شکست اعراب در جبهه نیشابور موجب غرور قارون شد و او را خطر دیگری که توسط فرمانده دیگر تازی بنام عبدالله بن حازم سردار کار آگاه عرب غافل ساخت و همین غفلت موجب نابودی قارون و هواخواهان او را فراهم نمود. عبدالله در شب هنگامی تاریک با چهار هزار سوار نیزه دار زنده به اردوی قارن شبیخون آورده و سواران تازی در آن شب تاریک و هولناک با اشتعال پارچه‌هایی که به نفت آغشته نموده بودند به قشون بیخبر و سرگردان قارون حمله آورده و آنان را تار و مار و از دم شمشیر گذرانیده و قارون را نابود ساختند.

حرب بن عبیده

آخرین دلاور ایرانی گمنام قرن دوم هجری که تا سال ۱۹۹ برضد حکام عربی و اعزامی خلیفه مأمون عباسی چون اشعث، لیث، احمد بمبارزه برخاست حرب بن عبیده بود. این دلاور رشید مدتها موجبات خوف سپاهیان عرب را در ناحیه خراسان فراهم کرده بود بطوریکه اعراب جهت ازین بردن او مجبور شدند برای نابودی وی متوسل بیک نفر ایرانی بنام (امیر حمزه) سیستانی گردند و با دست این امیر سیستانی حرب بن عبیده را منهزم و مقتول ساختند دنباله این جنیشها کوتاه نگردید تا سرانجام منجر به تشکیل امارت ایرانی سلسله طاهریان در خراسان شد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی